

سکوت بس است!

پیش به سوی تدارک انقلاب کارگری

مازیار رازی

شنبه ۶ تیر ۱۳۸۸



در وضعیت کنونی ایران، که میلیون ها نفر از جوانان و اقشار متفاوت اجتماعی پا به صحنه مبارزات ضد استبدادی گذاشته اند، در وضعیتی که بحران سیاسی و اقتصادی به حدی رسیده است که بحث پیرامون "چشم انداز برون رفت از بحران جامعه" به یکی از مسایل محوری ما تبدیل شده است، بدیل های سیاسی متفاوتی برای حل مشکل جامعه در مقابل هم مطرح می گردند. نخستین بدیل، که در وضعیت کنونی بخش عمده طیف اپوزیسیون داخل و خارج را در بر می گیرد، بدیل "اصلاح طلبان" (یا سوسیال دموکراسی) است. امروز بخش وسیعی از نیروهای اپوزیسیون، خواهان

تحول مسالمت آمیز و بدون قهر از درون نظام کنونی و از "بالا" هستند. تظاهرات اخیر تحت رهبری میر حسین موسوی و با حمایت سایر نیروهای اپوزیسیون بورژوازی (طرفداران عقاید و راه حل های سوسیال دموکراسی) نمود این گرایش فکری است. تجربه هشت سال حکومت خاتمی و چند هفته دخالت های میرحسین موسوی در عمل نشان داده است که این ها، راه حل برون رفت از بحران سیاسی نیست. دولت احمدی نژاد/خامنه ای با نیروی هر چه شدیدتر تظاهرات مسالمت آمیز طرفداران اصلاح طلب را در هم شکنده و در نهایت بار دیگر با اتکا به اوباش و چماق داران همیشگی اش، چند صباحی به حیات ننگین و نکبت بار خود ادامه خواهد داد. بدیل دیگر، تغییرات بنیادی و یافتن راه حل های درازمدت برای تحقق آزادی های نه تنها مدنی، اجتماعی و سیاسی، بلکه آزادی اقتصادی است. بدیلی که کل نظام سرمایه داری را زیر سؤال برده و آلترناتیو یک حکومت کارگری دموکراتیک را طرح می کند. بدیلی که اکثر زحمتکشان جامعه و تمام قشرهای تحت ستم را به اهداف عالی و نهایی آن ها می رساند. در تظاهرات اخیر بارها و بارها شاهد بودیم هنگامی که توده های مردم با ابزار سرکوب رو به رو شدند و به عبارتی تمامی منافذ و مجاری اعتراض به روی آن ها بسته شد، "سکوت" را شکانده و با صدای رسا شعار "مرگ بردیکتاتوری" و "سرنگون باد نظام" را سردادند. به سخن دیگر سرنگونی دولت سرمایه داری، به عنوان یک آلترناتیو، در سطح جامعه طرح شده است و این بدیل در تقابل کامل با سیاست اصلاح طلبان قرار دارد. امروز طرح مسأله فروپاشی نظام موجود، هر روز صورتی عینی تر و ملموس تر از گذشته به خود می گیرد؛ حتی مدافعان رژیم نیز بدان اذعان داشته و از این رو به هراس افتاده اند و از وقوع نزدیک آن به یکدیگر هشدار می دهند (رجوع شود به نامه اخیر رفسنجانی به خامنه ای). همچنین، بحران عمیق اقتصادی و اختلاف های درونی رژیم، زمینه را برای مبارزات رادیکال تر کارگران و زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری بیش از پیش فراهم می کند. به سخن دیگر دوره آتی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. بدیهی است که هر انقلابی نیز در درون خود «هرج و مرج»، «توطئه» و «کشتار و خونریزی» به همراه خواهد داشت. هر انقلابی همراه خود نیروهای «ضد انقلابی» را نیز پرورش می دهد؛ یعنی عناصر کهنه و ارتجاعی که خواهان حفظ شرایط موجود و مناسبات جاری جامعه هستند؛ انقلاب یعنی «جنگ» طبقاتی؛ یعنی برآمد تضاد قهرآمیز میان عناصر مترقی و عناصر ارتجاعی و کهنه جامعه. در این جنگ، نیروها، بسته به ماهیت طبقاتی خود، در مقابل یا در کنار یکدیگر صف آرایی کرده و تا غلبه یکی بر

دیگری پیش می‌روند. از سیاستمداران بورژوازی که امروز مردم را در خیابان‌ها به "سکوت" و روش "مسالمت‌آمیز" تشویق می‌کنند، باید پرسید: در شرایطی که جوانان مبارز ایران بدون خشونت و دست بردن به سلاح این چنین به خاک و خون کشیده شدند، چرا نباید "حق" دفاع از خود داشته باشند و مبارزه را برای غلبه بر دشمن، ولو با توسل به روش‌های قهرآمیز تا انتها به پیش برند؟ چرا نباید در مبارزاتی که بهای آن را با خون خود می‌دهند، امکان پیروزی و از میان برداشتن تمامی مزدوران و ابزار سرکوب آن‌ها را داشته باشند؟ این موعظه‌ها برای تشویق به آرامش و دوری از خشونت دیگر چیست؟ به عبارت دیگر، چرا از جوانان خواسته می‌شود که کشته شوند و پاسخ این مزدوران را ندهند؟

بر خلاف نظر سوسیال‌دمکرات‌ها و اصلاح‌طلبان لیبرال، انقلاب منطق خود را نیز دارد. قیام توده‌ای، به قول انگلس، یک «هنر» است. «جنگ طبقاتی»، «انقلاب»، «قیام» و «تسخیر قدرت» دارای «نظم» ویژه‌ای است، که کلیهٔ پتانسیل نیروهای انقلابی را در راستای سرنگونی نیروی ضدانقلابی بسیج می‌کند. نظمی است که تدارک و تحقق سرنگونی رژیم و ساخت بنای یک رژیم نوین را به فرجام می‌رساند. چنانچه انقلاب از سازماندهی و برنامه‌ریزی صحیح برخوردار و رهبری کارگری انقلابی داشته باشد، خونریزی و کشتار به مراتب پایین‌تر از آن‌چه که در دو هفتهٔ پیش رخ داده، خواهد بود.

کارگران ایران و انقلاب

سؤال اساسی‌ای که در مورد وضعیت ایران در مقابل ما مطرح می‌گردد اینست که: آیا طبقهٔ کارگر ایران تجربه، آگاهی و آمادگی کافی برای تدارک انقلاب و جذب اکثریت قشرهای تحت ستم به دوربرنامهٔ خود را داراست یا خیر؟ به اعتقاد ما پاسخ مثبت است. طبقهٔ کارگر ایران، نه تنها در هر جنبشی در راستای سرنگونی رژیم فئالانه سهم خواهد بود، که نقش محوری و تعیین‌کننده‌ای نیز ایفا خواهد کرد. به سخن دیگر، در تحولات آتی ایران، مسألهٔ سرنگونی رژیم با حضور فعال کارگران جوان در صحنه جنگ و انقلاب، پیوند خورده است. بدون دخالت مستقیم این طبقه، سرنگونی یا اصولاً صورت نمی‌گیرد و یا جنگ داخلی به نفع ضدانقلاب (و فی‌المثل در اشکال انقلاب‌های رنگی) خاتمه می‌یابد. حضور فعال طبقهٔ کارگر در صحنه جنگ، تنها تضمین جلوگیری از هرج و مرج است.

طبقهٔ کارگر در ایران هم تجربهٔ تاریخی (قیام بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربهٔ تشکیلاتی (اعتصابات سال‌های پیش) را دارد. هیچ‌یک از قشرهای تحت ستم جامعه و هم‌چنین دسته‌ها و احزاب رنگارنگ سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند. انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده‌های میلیونی در تعیین سرنوشت خود و نظم نوین اجتماعی بود. طبقهٔ کارگر ایران بدون هیچ تجربهٔ قبلی خاص و از درون سال‌ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی از نظر وسعت و عمق، غیر قابل مقایسه با هیچ‌یک از انقلاب‌های توده‌ای - چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه سایر انقلاب‌های معاصر - انجام داد. انقلاب ایران نمونه بارزی بود از این‌که چگونه یک جنبش توده‌ای در جریان تکاملش می‌تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژوازی متکی بر امپریالیزم را در هم بکوبد (و البته نشان داد که در صورت نبود یک رهبری صحیح، چگونه انقلاب زمینه را برای تضعیف یا نابودی خود فراهم می‌آورد).

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی‌ترین اشکال خود-سازماندهی توده‌ها، شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته‌های اعتصاب و محله‌ها و غیره - شکل گرفتند. جنبش زنان که سال‌ها در حالت سکون و انفعال به سر می‌برد، برای مطالبهٔ خواست‌ها و حقوق خود پا به عرصهٔ مبارزات گذاشت؛ ملیت‌های تحت ستم (کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیهٔ قاطع وارد کارزار مبارزه شدند. مبارزات بیکاران برای کسب و تضمین شغل و بیمه‌های تأمین اجتماعی و جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند. کلیهٔ این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده است و در وضعیت بروز جنگ و انقلاب آتی، در سطح عالی تری مجدداً می‌تواند تکرار شود.

در آن دوره، اپوزیسیون بورژوازی (جبههٔ ملی و نهضت آزادی و امثالهم) همانند یک طفل علیل در مقابل چنین جنبشی به مثابهٔ یک ناظر صیرف، مبهوت باقی ماند (سیاست‌های خاتمی و میرحسین موسوی امروز بی‌شباهت به همقطاران سابق خود نیست).

اضافه بر این‌ها، طی ۳۰ سال اختناق حاکم، طبقهٔ کارگر ایران نشان داد که با تمامی فراز و فرودها، دست از مبارزه بر نداشته است.

تنها افراد مغرض این واقعیت را انکار می کنند. صدها اعتصاب کارگری در کارخانه های ایران، طغیان شهرهای ایران، وقایع «اسلام شهر»، مبارزات کارگران هفت تپه، صدرا، و کارگران نساجی کردستان و غیره همه حکایت از تداوم جنبش کارگری است. جنبشی که سوای تمامی فرازها و فرودها، دوره هایی از اختگی و سستی یا غرث و طغیان، در مجموع متکامل و روبه جلو بوده و این حقیقتی است که به هیچ رو نمی توان انکار کرد.

مبارزه برای قدرت سیاسی

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزای مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، تشریفات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقننه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می باشد و بالأخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران، پلیس، بسیجی و لباس شخصی ها، دادگاه ها، زندان ها و سپاه است.

گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوازی و چه کمونیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را بدست آورد تا از این طریق بتواند دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی آن را عهده دار است، قرار دهد.

«هرج و مرج»، «قیام»، «توطئه» و «جنگ داخلی»، همه اجزای جداناپذیر «انقلاب» هستند. در هر حرکتی برای سرنگونی دولت، جریان های سیاسی، اگر ساده لوح نباشند، با هدف تسخیر قدرت وارد کارزار جنگ و مبارزه می شوند. در جنگ داخلی، نیروها، متحدان طبیعی خود را در سنگرهای جنگ پیدا می کنند.

نیروهایی که خواهان حفظ نظام سرمایه داری و دولت آن هستند (و صرفاً در صدد تغییر نام «رژیم» یا «حکومت» اند)، در یک جبهه قرار می گیرند و برعکس، نیروهایی که خواهان سرنگونی دولت سرمایه داری (در تمامی اشکال آن) و جایگزینی آن با دولت کارگری و دموکراتیک اند در یک سنگر مشترک قرار می گیرند. در جنگ داخلی، هر نیرو، ناگزیر در جبهه متحدان واقعی خود قرار می گیرد. در صورت بروز اعتلای انقلابی در ایران، کارگران پیشرو، گرایش های آنارشیستی و آنارکو سندیکالیستی در درون جنبش کارگری، مارکسیست های انقلابی، زنان، ملیت های تحت ستم، دهقانان فقیر در یک سنگر قرار می گیرند. در مقابل آن ها، نیروهای طرفدار نظام سرمایه داری سنگربندی خواهند کرد. نیروهای بینابینی در جستجوی جبهه ای خواهند بود که از سازماندهی بهتری برخوردار است و از جهت، عنصر "محافظه کاری" در آن ها مشهود است؛ هر چه طبقه کارگر قاطعانه تر و با اعتماد نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت می تواند قشرهای بینابینی (لیبرال ها، دمکرات ها، خرده بورژوازی و غیره) را به خود جلب کند. مارکسیست های انقلابی هیچ گاه از قبل از وقوع انقلاب، به روی خرده بورژوازی حسابی باز نمی کنند، چرا که اینان به محض مشاهده کوچکترین ضعفی، جبهه خود را تغییر می دهند. خرده بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود نشان دهد، اما پشتکار ندارد. به محض برخورد با ناملایمات دلسرد می شود و از قلّه بلند امید در سرانجام سرخوردگی می افتد (تجربه این قشر را دقیقاً در وقایع اخیر مشاهده خواهیم کرد).

بنابراین، در صورت وقوع تحولات غیرمترقبه (حمله نظامی یا جنگ داخلی) مارکسیست های انقلابی موظفند که جنگ داخلی را به انقلاب و نهایتاً قیام توده ای برای تسخیر قدرت تبدیل کنند؛ و این امر امکان پذیر نیست مگر این که از ابتدا اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر وجود داشته باشد. طبقه کارگر فقط در صورتی می تواند اعتماد به نفس لازم را برای براندازی حکومت به دست آورد که چشم انداز روشنی در برابرش گشوده شود و فرصت بیابد که تناسب نیروها را -که به نفع او در حال تغییر هستند- در میدان عمل بیازماید، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود، ثابت قدم، و بصیر را در بالای سر خود حس کند: حزب پیشتاز انقلابی به عنوان پیش قراول با صلابت و کارآزموده طبقه. انقلاب و قیام نیز مانند جنگ "ادامه سیاست است به طریقی دیگر".

برای نمونه، قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منشویک ها انقلاب آتی روسیه را به دومرحله تقسیم کردند. در مرحله نخست، آنها می خواستند برای رشد بورژوازی و سرنگونی تزار، به درون حکومت موقت وارد شده و با اصطلاح رهبری آن، برای انجام یک سلسله اصلاحات

رادیکال تر اقدام کنند؛ و در مرحله دوم، مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و تشکیل حکومت کارگری را پیش بینی می کردند. تجربه این گونه عقاید نشان داد که این عده به عمال و ابزار بی اراده بورژوازی تبدیل گشتند و نهایتاً در صف ضد انقلاب قرار گرفتند. هم چنین، در دهه قبل از سال ۱۹۱۴، بین الملل سوسیالیست و کل جنبش بین الملل کارگری علیه خطر جنگ، به آموزش و بسیج توده های زحمتکش پرداخت. اما، به محض آغاز جنگ، بسیاری از رهبران سوسیال دمکرات به عقاید شووینیزم درغلنیدند. حمایت شووینیستی از مسأله دفاع ملی از «ماد وطن» امپریالیستی در هر دو جبهه، مترادف با خاتمه دفاع از منافع آتی طبقاتی کارگران شد. «اتحاد مقدس» کارگران و سرمایه داران در برابر «دشمن خارجی» اعلام شد. سوسیال دمکراسی در واقع تبدیل به اسیران "تراست ها" (انحصارات) و سایر سوداگران جنگ امپریالیستی شدند.

بورژوازی و امپریالیزم

یکی دیگر از اصول مارکسیست های انقلابی عدم اتحاد با خائنین به جنبش کارگری است. تجربه جنبش کارگری در سطح جهانی بارها به ما آموخته است که اتحاد با کسانی که کوچکترین احترامی به حقوق دمکراتیک مردم زحمتکش و کارگران نمی گذرند و حتی در سرکوب آنان چه در حکومت و چه از طریق جاسوسی و همکاری با رژیم، شرکت داشته اند، جایز نیست.

می گویند باید از اختلافات درونی هیئت حاکم سود جست و نخست همراه با اصلاح طلبان، اقتدارگرایان را کنار گذاشت. در درون بورژوازی ایران گرچه همواره اختلاف ها و شکاف هایی وجود داشته، اما در چند دهه گذشته و تحت هیچ وضعیتی، شاهد نبوده ایم که نظام، به مثابه یک کل واحد، در لبه پرتگاه قرار گرفته باشد. حتی در زمان سرنگونی رژیم شاه، بورژوازی (همراه با بخش عمده ای از ارتش و ساواک)، برای حفظ منافع عمومی سرمایه داری، تن به تغییر رژیم داد و به خمینی پیوست (البته با نظارت و توافق امپریالیزم). امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که در روزهای قبل از انقلاب، مذاکرات مخفی ما بین بهشتی و بازگان (به نمایندگی بورژوازی بازار) از یکسو و سران ارتش و ساواک (به نمایندگی از بخش موجود بورژوازی ایران) از سوی دیگر، تحت داوری ژنرال هویزر (به نمایندگی از امپریالیزم آمریکا) صورت گرفت. معامله از بالا نیز برای کنترل کردن جنبش توده ای (به وسیله خمینی) صورت پذیرفت. بقیه وقایع، تاریخ شکست انقلاب ۱۳۵۷ است. چنانچه بخش های مختلف بورژوازی ایران در گذشته با هم برای سرکوب جنبش کارگری به توافق رسیده باشند، در آینده هم چنین خواهند کرد.

این نظریه در مورد میرحسین موسوی نیز صدق می کند. در حاد ترین بر خوردها میان توده های میلیونی با سرکوبگران، ایشان غایب بود. سخنان کلی و محافظه کارانه او، توده های وسیعی را به راه مبارزه خود انگیزته و بدون رهبری سوق داده است. این رهبران اصلاح طلب همانند همتایان خود در بهمن ۱۳۵۷ مجدداً پشت توده ها را خالی کرده و برای "حفظ نظام"، با خامنه ای وارد معامله می کردند و یا چه بسا، خود آن ها به عنوان رهبران آتی، به موجودیت نظام ادامه دهند. اگر هم آنان دستگیر، زندان و اعدام هم گردند، سیاست آنان کماکان اشتباه بوده است.

تاریخ انقلاب ها و جنگ های معاصر نشان داده است که ترس و واهمه بورژوازی (و امپریالیزم) از طبقه کارگر و جنبش توده ای زحمتکشان، به مراتب بیشتر از مستبدان بورژواست. زیرا با بورژوازی مستبد نهایتاً کنار می آیند، اما با نیروی پیش رونده طبقه کارگر هرگز به آشتی نخواهند رسید (مادام که سرمایه داری پابرجاست، تضاد عمده و اصلی-یعنی تضاد مابین نیروی کار و سرمایه- اجتناب ناپذیر خواهد بود) فراخوان موسوی به مقاومت مردم علیه نیروهای انتظامی، کل نظام را به مخاطره خواهد انداخت و موقعیت خود او را نیز کاهش خواهد داد، زیرا منطق این مقاومت منجر به سرنگونی کل نظام می گردد.

تکالیف مارکسیست های انقلابی

وظیفه مارکسیست های انقلابی، تحت هر وضعیتی، تدارک برای مداخله در جنبش کارگری است. مارکسیست های انقلابی نقش دیگری به جز قرار گرفتن در کنار کارگران و زحمتکشان ندارند؛ کسانی که به هر بهانه و استدلالی خود را در کنار خائنین به طبقه کارگر- همانند موسوی ها - می یابند، شایستگی آن را ندارند که نام "کمونیست" بر روی خود بگذارند.

با توجه به وضعیت عینی ایران، تنها یک بدیل برای حل مسایل جامعه وجود دارد و آن هم سرنگونی رژیم و آغاز انقلاب کارگری است. یک نیروی انقلابی بایستی بطور مشخص و متمرکز درصدد ارتباط گیری با کمیته های عمل مخفی کارگری در راستای هماهنگ کردن

آن‌ها برای تدارک اعتصاب، باشد. ایجاد «هسته‌های کارگری سوسیالیستی» برای ارتباط‌گیری با کمیته‌های مخفی و ایجاد زمینه برای تشکیل یک «حزب پیش‌تاز انقلابی» (نه هر حزبی که نام خود را چنین می‌نهد، بلکه حزبی که به وسیله کارگران پیشرو شناخته شده و مورد اعتماد آنان قرار گیرد) یکی از وظایف عمده مارکسیست‌های انقلابی در دوره پیش‌روست. مارکسیست‌های انقلابی بایستی همراه و در کنار پیشروی کارگری، به ساختن و گسترش این کمیته‌های عمل‌مخفی برای تدارک اعتصاب عمومی اقدام کنند، وگرنه نقشی در انقلاب ایران، جز تبدیل شدن به آلت دست بورژوازی، نخواهند داشت.

چنان‌چه چشم‌انداز «واقعی»، یک چشم‌انداز انقلاب کارگری متکی به شوراهای کارگران و زحمتکشان باشد، وظیفه اساسی مارکسیست‌های انقلابی جهت‌گیری سیاسی به سوی قشر پیشروی کارگری در راستای تدارک انقلاب آتی خواهد بود. تدارک انقلابی نیز شامل فعالیت مشخص در درون و همراه با این قشر برای فراهم آوردن زمینه مناسب برای تسخیر قدرت و جایگزینی دولت بورژوازی با یک دولت کارگری است. در این میان، برنامه ریزی دقیق، موشکافانه و متمرکز، برای گذار از جامعه فعلی به جامعه و دولت انقلابی آتی، فاکتوری اساسی و از اهمیت حیاتی برخوردار است.

مازیار رازی

maziar.razi@gmail.com

۶ تیر ۱۳۸۸